

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

دلیل محقق خوئی قدس سره یعنی جواب ایشان از آن استدلال، استدلال به وجوب اجتناب
از ملاقی در شبهات محصوره در جایی که ملاقات و علم به ملاقات بعد از علم اجمالی
باشد که صورت اولی است این بود که این علم اجمالی ثانی شرط تنجیز را ندارد؛ چون
شرط تنجیز علم اجمالی این است که این علم اجمالی با علم اجمالی سابق مورد
مشترک نداشته باشد. اگر یک علم اجمالی‌ای ما در سابق داشتیم در زمان قبل، اگر بعد از
آن یک علم اجمالی پیدا شد که در بعض اطراف با آن علم اجمالی سابق مشترک است،
این‌جا آن علم اجمالی لاحق این شرط تنجیز را ندارد. شرط تنجیز این است که چنین
مورد مشترکی بین آن لاحق و سابق نباشد، اگر این‌جور شد فقط تنجیز مال همان سابق
است و دیگر علم اجمالی لاحق منجز نخواهد بود. حالا خب این به عنوان یک اصل
موضوعی در این‌جا از آن استفاده می‌شود که در ما نحن فیه هم این‌جور است، چون در
فرض صورت اولای ما که حالا داریم بحث می‌کنیم این علم اجمالی به این‌که یا ملاقی
متنجس است و وجوب اجتناب دارد یا طرف ملاقا، این یک علم اجمالی لاحق است که
قبلیش علم اجمالی داشتیم که یا ملاقا متنجس است یا طرف الملاقا، و این طرف الملاقا
که می‌شود مورد مشترک بین آن علم قبلی و علم بعدی، علم اجمالی بعدی. بنابراین بر
این اساس این منجز نیست، این علم اجمالی ثانی منجز نیست. بله ما از آن ملاقا و
طرفش باید اجتناب بکنیم، اما دیگر از این ملاقی لازم نیست، چون این بر اثر علم اجمالی
دوم است، علم اجمالی دوم هم که شرط تنجیز را ندارد. خب این یک وقت ما این را به
عنوان اصل موضوعی می‌پذیریم در بحث آخر که، ولی گفتیم حالا این را بحث کنیم.

مهم دو وجه هست که حالا در این مقام گفته شده برای این شرط که شرط تنجیز این
است؛ یک وجه وجهی است که محقق اصفهانی قدس سره در نهایه الدرایه فرمودند و
مرحوم استاد قدس سره ایشان هم همین عبارت را داشتند، البته فرمودند که ظاهراً از
محقق اصفهانی است، و آن هم این است که المتنجز لا یتنجز ثانیاً، که این یک امر عقلی
است. متنجز دیگر نمی‌تواند دو مرتبه تنجز پیدا کند، این تحصیل حاصل است. پس بنابراین
فرض این است اگر تکلیف در طرف ملاقا باشد این تکلیف در طرف ملاقا به آن علم
اجمالی سابق تنجز پیدا کرده. شما در علم اجمالی ثانی می‌گویید یا اجتناب روی آن است
یعنی طرف ملاقا یا روی این ملاقی است، در حالی که اگر این اجتناب روی طرف ملاقا
باشد آن به آن علم قبلی‌مان اجتناب چی شده؟ تنجز پیدا کرده، وقتی او تنجز به آن علم
پیدا کرده پس این دیگر امکان تنجیز برای علم لاحق نیست نسبت به او. وقتی نسبت به او
امکان تنجیز برایش نبود پس این علم اجمالی کارایی خودش را از دست می‌دهد، چرا؟
چون ما به این علم اجمالی ثانی علم پیدا نمی‌کنیم به تکلیفی که چه آن طرف باشد چه

این طرف باشد منجز است. بنابراین فقط یعنی علم به یک تکلیفی که با این علم تنجیز پیدا کرده باشد پیدا نمی‌کنیم، چون ممکن است معلومش آن باشد که در طرف ملاقا است که اگر در طرف ملاقا بود این علم دیگر نمی‌تواند تنجیز بیاورد. بلکه اگر آن نبود منجز نبود می‌توانی، این الان این علم نمی‌تواند تنجیز بیاورد. پس به یک علمی علم پیدا کردیم درحقیقت، یک علمی برای ما حاصل شده که نمی‌دانیم این می‌تواند تنجیز بیاورد؛ خب قابلیت تنجیزآوری را ندارد. بنابراین وقتی این جور شد در طرف ملاقی ما وجهی برای احتیاط نداریم، چون وقتی، به لحاظ علم اجمالی ثانی، وقتی ما باید مراعات بکنیم که بدانیم این علم علی‌ای حال تنجیزی برای ما آورده، یک گردن‌گیری‌ای برای ما آورده، حالا نمی‌دانیم آن‌ور است یا این‌ور است، باید احتیاط بکنیم. ولی این علم ما نمی‌دانیم گردن‌گیری برای ما آورده بلکه یعنی مشکوک است گردن‌گیری آوردنش، چون ممکن است معلومش آن‌ور باشد که آن‌ور اگر باشد که همان طرف الملاقا باشد این امکان تنجیز ندارد. این بیانی است که در مقام گفته می‌شود. پاسخ از این فرمایش که گفته شده است این است که آیا علم اجمالی یا حتی علم تفصیلی، آیا علم بنفس حدوث این موجب تنجیز است للتالی یا این که علم فی کل آن و زمان تنجیزآوری می‌کند؟ آیا این جور است که هم علم که پیدا شد یک تنجیز می‌آورد می‌گذارد روی این معلوم الی آخر الآباد، این جوری است؟ یا این که نه علم فی کل حال حال حال هی تنجیز جدا تنجیز جدا می‌آورد؟ اگر آن اول را بگوییم خب جای این حرف هست که بگوییم بلکه آن علم سابق یک تنجیز آورده روی معلوم خودش که ممکن است همین طرف ملاقا باشد و این دیگر هست؛ اما اگر بگوییم نه، آن علم فی کل آن تنجیز می‌آورد که این یک مطلب وجدانی است که هر زمان، می‌گویند الان چی می‌گویی؟ چون علم دارم، چون علم دارم، چون علم دارم نه چون داشتم، چون می‌دانم نه چون می‌دانستم، این وجدانی است. بعضی یک شاهی هم در بعضی کلمات مثل شهید صدر این‌ها بیان کردند برای این و آن این است که اگر این جور باشد که در حدوث یعنی حدوث علم حالا چه علم تفصیلی چه علم اجمالی، اگر حدوث علم بیاورد و دیگر للتالی کافی باشد خب در مواردی که شما در طال الزمان علم‌تان را از دست می‌دهید، باید بگویید این منجز است چون قبلاً که علم داشتم، آن علم قبلی تنجیز آورد بحدوثه؛ اگر مبنا این باشد که بحدوثه تنجیز می‌آورد لا بوجوده فی کل آن، نه بحدوثه، خب این که مفروض این است که حادث شده بود، پس باید تنجیزش باشد ولو علم شما از بین برود «الشیء لا ینقلب عما هو علیه» آن حدوث که از بین نمی‌رود که، آن وقت که علم پیدا کرده بوده. و حال این که بضروره این جوری نیست. خب ما اگر این را گفتیم که یساعده الوجدان و البرهان پس بنابراین گفته می‌شود که آن زمان سابق، آن زمان‌هایی که قبل از این علم جدید باشد آن‌ها به واسطه‌ی آن علم قبلی تنجیز آمده، این آنی که علم جدید برای شما پیدا شد که یا ملاقی یا طرف ملاقا اجتناب دارد الان در این زمان دو سبب وجود دارد برای تنجیز؛ هم آن علم ببقائه و وجوده فی هذا الآن که ربطی به قبلیش ندارد، همین الان یکی هم این علم جدیدی که پیدا شده. در این جا اگر شما بخواهید بگویید تنجیز مستند است به آن قبلی ترجیح بلا مرجح است، خب این هم وجود دارد. بخواهی بگویی به این از دون آن ترجیح بلا مرجح است، این جا باید بگویی چی هست؟ مستند به جامع بینهم، هردو جزء العله می‌شوند این جا.

س: جزء العله می‌شوند؟

ج: بله، یعنی بمجموعهما این‌ها اثر می‌گذارد یا بگویی بجامعهما یا بمجموعهما، هردو، هردو موثر هستند، نمی‌شود گفت آن موثر است این موثر نیست، این موثر است آن موثر نیست.

س: یعنی دوتا علت مستقل بگویم بهتر از ...

ج: بله؟

س: بگویم دوتا علت مستقل بهتر از جزء العله است ...

ج: حالا دیگر حالا اینها مبنی بر این است که معلول واحد دوتا علت مستقل می‌تواند داشته باشد یا نه؟

س: جزء العله آخر چی می‌شود؟ جزء العله ...

ج: بله دیگر یعنی ...

س: نه جزء العله به تنهایی نمی‌تواند ...

ج: چرا؟

س: به تنهایی هر کدام می‌توانند دیگر. فرض این است که شما فرمودید چون به مستند علم سابق نیست این‌جا ما نمی‌توانیم بگویم یک تنجری از قبل وجود دارد تا بگویم المنتجز لا یتنجز الثانیاً، درست است؟ در یک آن واحد است هردو علتش هستند، نه به این معنا که هردو جزء العله هستند. جزء العله یعنی که معلول به تنهایی نمی‌تواند به وجود بیاورد ...

س: علت تامه باشند که نمی‌توانند ...

س: چرا علت تامه ...

ج: الان بله، الان یعنی چه؟

س: نه یعنی الان ...

ج: الان جزء العله می‌شوند ...

س: نه به تنهایی نمی‌تواند به وجود بیاورد ...

ج: یعنی چی؟

س: جزء العله معنایش این است که ... به تنهایی نمی‌تواند ...

ج: یعنی الان نه نمی‌تواند آره، چون ترجیح بلا مرجح است. الان در این فرضی که با هم هستند ...

س: نه این که نمی‌تواند به وجود بیاورد، این قابلیت را که دارد ...

ج: نه قابلیت، با هم هستند قابلیتش را ندارد، قابلیت به این معنا می‌کند که اگر او نبود می‌توانست یک امر، اگر او نبود

س: توی بار موضوع هم گفته می‌شود به این جزء العله که نمی‌گویند که ...

ج: کجا؟ آقا تصریح کردند همین آقای شهید صدر گمان می‌کنم در تقریراتش این است که جزء العله می‌شود این‌جا، در این صورت. حالا در بعضی کلماتش هم نفرموده جزء العله می‌شود مثل این‌جا که الان عرض می‌کنم در دروس حلقه‌ها فرموده: «و هذا یعنی ان تنجز الطرف المشترك فعلا له سببان: أحدهما بقاء العلم السابق. و الآخر حدوث العلم المتأخر و اختصاص أحد السببين بالتأثير دون الآخر ترجيح بلا مرجح فينجزان معاً» فینجزان با هم تأثیر می‌کنند، معاً با هم تأثیر می‌کنند یعنی به وجود ... وقتی معاً تأثیر می‌کنند پس هرکدام می‌شود جزء دیگر ...

س: نه دیگر توی جوامع وضو این دوتا را از هم جدا کردند، گفتند گاهی اوقات جزء العله هستند همان بحث تبرید، گاهی اوقات جزء العله هستند تبرید و وضو گاهی اوقات نه دوتا داعیه‌ی مستقل است، این دوتا واقعاً و جداناً با همدیگر فرق دارند. یعنی یک موقع هست من تبرید و همان توی بحث دواعی هم گفتند دیگر دواعی و علل هستند دیگر. یک موقع هست تبرید و انگیزه‌ی وضو و...

ج: حالا ما داخل این‌ها نمی‌شویم، ببینید این‌ها، این‌جا این تنجز منسوب به هردو هست، مال هردو هست، پس هردو منجز هستند...

س: حاج آقا یک سؤال، تنجز امر تکوینی است یا ...

ج: الان این تنجز در این آن نمی‌شود گفت فقط مال این است، می‌شود گفت فقط مال سابق است؟ نه. بگویم فقط مال لاحق است که نمی‌شود گفت، پس بنابراین همین تنجز را ... هم بر دوش این است هم بر .. حالا به چه نحو است؟ به نحو جزء العله‌ای هست یا نه بگویم در این امور توارد علتین مستقلین بر معلول واحد در تکوینیات اشکال دارد ولی در این امور اشکال ندارد، چون وزان این‌ها وزان علت تکوینی نیست، به عنوان وزان موضوع است و برای حکم عقل است. حالا شما دیگر این‌ها پیش دیگر مهم نیست که این‌جا را چه جور باید تحلیل کرد؟

س: حاج آقا مولا حکمی دارد به تکلیفی، ما به آن حکمی که تکلیفی دارد علم پیدا می‌کنیم إما اجمالاً إما تفصیلاً. این‌جا بعد از علم ما به تکلیف مولا تنجز حاصل می‌شود. سؤال، تنجزی که الان حاصل شد امر تکوینی‌ی او امر اعتباری؟

ج: امر تکوینی‌ی أم امر اعتباری؟

س: بله، این حرفی که شما می‌زدید روی توارد را می‌گفتید منطقی در اعتباری غیر از مناط توارد در تکوینیات است، این را قبلاً بحثش هم کردید، فرمودید از جایی که می‌خواهد ایجاد انگیزه بشود که این‌جا داعی است توی داعی این حرف را ...

ج: یعنی مقصودمان است که ...

س: حالا سؤال من بگویم حالا شما مطلب را جمع کنید. این‌جا تنجز را اگر امر اعتباری است که شارع می‌خواهد دواعی مختلف برایش قرار بدهد ممکن که این حرف را بنیم ... را بگویم. اما اگر تنجز را بعد از علم تفصیلی أو اجمالی بالتکلیفی که امر قهری تکوین دانستیم تنجز را، آن وقت این حرف را چه جور می‌توانیم بنیم؟

ج: خب این یک بحثی البته هست که حالا شاید حالا امروز اگر رسیدیم آن را طرح

می‌کنیم ان‌شاءالله، این‌که این امر اعتباری عقلانی است یا یک امر واقعی است؟ مثل حُسن عدل، مثل قبح ظلم، یک امر واقعی نفس‌الامری است. تنجز تکلیف مولا ولو هم بگوید که آن اعتباری به آن معنا نیست اما وزانش وزان معلول و علت نیست که از او آن فاعل ما به الوجودش باشد، بلکه وزانش وزان موضوع و حکم است، یعنی روی این موضوع این حکم وجود دارد. پس بنابراین الان ...

س: ما منه الوجود نیست یعنی ...

ج: ما منه الوجود نیست حتی علت غائی هم نیست، علت مادی هم نیست، به آن معنای علت به هیچ معنایی از معنای علت این‌جا نیست. بلکه معنایش این است که این موضوع حکم است، این موضوع حکم است. خب پس بنابراین این تکلیف الان که یک علم از این طرف آمده به آن خورده، یک علم اجمالی از آن طرف به آن خورده این چی می‌شود؟ این‌جا این تکلیف تنجز پیدا می‌کند، چرا؟ برای این‌که تعلق به العلم، الان تعلق به العلم هم این هم او، چون تعلق به العلم هم این هم او، تو گردن‌گیرت هست باید پاسخش را بدهی.

س: می‌خواهم عرض کنم دقیقاً نکته‌ی اصلی همین است ...

ج: بله؟

س: می‌خواهم پس نکته‌ی اصلی افتراق بین قول آقای خوئی و این قول همین است. آقای خوئی دارد کأن یک تحصیل حاصل می‌بیند

ج: نه اصلاً خوئی از این باب نیست، می‌گوییم دلیل آقای خوئی را که المتنجس لا یتنجس ثانیاً نیست.

س: آقای خوئی نه آقای اصفهانی ...

ج: بله آقای اصفهانی می‌گوید المتنجس لا یتنجس ثانیاً، جواب این است ...

س: آهان این جواب این است ...

ج: جواب محضر آقای اصفهانی این است که این، شما یک تنجزی را فرض می‌کنید می‌گوید لا یتنجس الثانیاً، نه الان تنجز جدید می‌خواهد به وجود بیاید، دو عامل بر این تنجز جدید وجود دارد، تنجزهای قبل تمام شد. هرآن یک تنجز است، الان یک تنجز می‌خواهد به وجود بیاید دوتا عامل وجود دارد، هم این هم او، هم این صلاحیت کامل دارد هم او صلاحیت کامل دارد؛ پس بنابراین این نیست که متنجزی را مفروض می‌گیریم می‌خواهد این حالا یک تنجز جدید بیاورد روی آن، نه، الان آن تنجزهای قبل پایان یافته هرآن تنجز برای خودش دارد ...

س: یعنی روی این نجسی که تا حالا نجس بوده طرف شبهه‌ی علم اجمالی شبهه‌ی محصوره‌ی ما، الان که می‌خواهد خون بپاشد یا روی این یا روی این، عقلاء و شارع و عرف این‌جوری می‌بیند که این انگار که یک حرکت جوهره‌ای هست انگار که پاک است، حالا می‌خواهد ...

ج: نه پاک است نه

س: ... عقل من ...

ج: عقل شما بله بله، گفتم دیگر

س: تنجز ... برای امثال عرف ...

ج: آقای عزیز، آقا این جوری تعبیر می‌کند می‌گوید این گردن‌گیر من چون می‌دانستم یا چون می‌گوید می‌دانم؟

س: ... نه می‌گوید می‌دانم

ج: بر علم قبلیش تأکید نمی‌کند می‌گوید می‌دانم

س: نه لازمه‌ی حرف شما این است که بگوییم این‌جا صفحه سفید است، صفحه در این آنی که می‌خواهد دوباره تنجز ثانی بیاید صفحه سفید شد حالا می‌خواهد

ج: صفحه سفید شد یعنی چی؟

س: بیاوند در یک معروض واحد عرضه بشوند، این است فرض شما دیگر ...

ج: چی یعنی؟

س: یعنی ...

ج: نه اجتنب

س: تنجز ...

س: تنجز ...

ج: آهان تنجز بله بله

س: من گفتم اجتنب

ج: نه آخر شما می‌گفتید یعنی الان ... بر نجاست ...

س: نه نه این را گفتم، گفتم تنجزی که می‌خواهیم بگوییم این حالا احتراز دارد احتراز را عرض کردم

ج: بله آره آره

س: آهان این جوری است، عرف هم این جوری ...

ج: بله بله، چون می‌گوید می‌دانم گردن‌گیرم هست ... چون می‌دانستم ...

س: نه نمی‌گوید می‌دانستم، می‌گوید الان هم چون می‌دانم لم یطرء علیه الطهارة، بقاء علی حاله

ج: می‌دانم پس همین علم، همین علم، پس علم الانه دارد تأثیر می‌گذارد نه علم قبلی ...

س: سؤال ما این است، لازمه‌ی تأثیر حرف شما که می‌گویید این‌جا از تحت المتنّجس لا یتنجس ثانیاً درمی‌آید این است، این تأثیر می‌کند که بگوییم این صفحه در مقام تنجز پاک شد، تنجز سابقی نیست این تنجزها با هم در عرض واحد ...

ج: بله بله همین را داریم می‌گوییم ...

س: خب حالا لازمه‌اش این است درست است؟ عرض ما این است می‌گوییم این را بدهید دست عرف این‌جوری محاسبه نمی‌کنند، می‌گویند چیزی که قبلاً نجس بوده و بقاء علی حاله بالنجاسة هنوز محترّز عنه هست

ج: چرا؟ چرا هست؟

س: به‌خاطر این‌که کأنّ دوباره علم هست ...

ج: آهان احسنتم احسنتم ...

س: حالا حالا این‌جا دیگر نمی‌گویند که علم تو نسبت به آنی که همین الان می‌خواهد بطرء علیه نجاست دومی، این‌جا علم تو با هم در عرض واحد می‌آیند

ج: خب بله دیگر آره ...

س: می‌گویند این واجب الاحتراز است این

ج: چرا؟ چرا؟

س: عرف این‌جوری می‌گوید ...

ج: خب می‌دانم، نمی‌گوییم ...

س: عرف این‌جوری می‌گوید آقا می‌گوید نجس است، محترّز عنه وجوبی است، تنجز داشته، نمی‌گوید در عرض واحد یتنجزان، موضوعاً واحداً که تا حالا تنجز نداشته

ج: عجب واقعاً! چون تنجز داشته می‌گویند؟

س: نداشته، الان چون موضوع قبلاً ثابت شده این را صفحه‌ی پاک نمی‌بینند ...

ج: چرا نمی‌بینند؟ درست است نمی‌بینند قبول است این را صفحه‌ی پاک نمی‌بینند ...

س: پس المتنّجس ...

ج: چون بابا صفحه‌ی ...

س: ... موضوع شما هنوز هست ...

ج: الله اکبر، صفحه‌ی پاک نمی‌بینند درست

س: من شما را مسلّم گرفتم گفتم پس لازمه‌ام این است که بگویید صفحه پاک است، می‌خواهند ... بله، اگر این است پس دیگر لازمه‌اش این نیست نخیر ...

ج: مثل آبشاری است که هی لایزال ولی هی آب جدید دارد می‌آید این ظرف را پر می‌کند، هی آب جدید دارد می‌آید پر می‌کند این خالی نمی‌ماند؛ اما همان آب قبلی مان رفت، این آب جدید مثل آبشار هی آب جدید می‌آید توی این ظرف از آن طرفش بیرون می‌رود، هی هرآن آب جدید می‌آید، آب جدید می‌آید. این جا هم همین جور است، چون علم داری آن علم قبلی بله هرآن هی تنجز می‌آورد، الان در بقاء دوتا علم پیدا شده، خب الان تنجز مستند به هردو باید بگوییم ...

س: پیدا نشده ...

ج: خب پس دیگر کفایت مذاکرات است ...

س: ملحق شده عرف بدهید می‌گویند دیگر علم ملحق شده ...

س: آن اجتنب‌ها فرمودید برای چی انحلال پیدا نمی‌کند؟

ج: اجتنب که تعدد پیدا نمی‌کند ...

س: ... انحلال پیدا کند چه اشکالی دارد؟

ج: خب این جور نیست، آقا یک، بحسب

س:

ج: بله نیست دیگر خب بابا یک قانون است دیگر، هی قانون، این جا که آخر وجهی برای انحلال

س: ... اجتنب یک اجتنب است، اجتنب ایها المكلف

ج: خب بنا نیست دیگر روی واضحات، بنا نیست معطل بشویم.

خب این به خدمت شما عرض شود این یک وجه و جوابش؛ پس این فرمایش تمام نیست. فرمایش محقق خوئی برای این که این شرط را در موارد علم اجمالی فرموده همان بیانی است که قبلاً داشتند که بیان ایشان این است که ما علم را که منجز نمی‌دانیم که، خود علم، که بخواهیم بگوییم المنتجس لا یتنجس ثانیاً. علم شأنش و علم اجمالی نقشی که ایفاء می‌کند این جاها این است که باعث می‌شود اصول مرخصه نتواند جاری بشود، از این باب است که تنجیز می‌آید. و در مواردی که دوتا علم سابق و لاحق داشته باشیم و یک نقطه‌ی مشترک باشند سابق و لاحق، در این موارد اصل در نقطه‌ی مشترک ساقط شده به خاطر طرف خودش، چون ساقط شده پس اصل در این طرف مختص به علم ثانی معارض ندارد، از این جهت است که ... معارض ندارد پس اصل جاری می‌شود. پس همه‌ی مواردی که شما دوتا علم اجمالی سابق و لاحق دارید و این علم سابق و لاحق در یک طرف مشترک هستند این جا می‌گوییم این علم دومی نمی‌تواند مانع از جریان بشود، چرا؟ در این جا ... چون اصلی که در طرف مختص به این علم ثانی هست در اثر آن علم اجمالی سابق آن اصل آن جا با اصل طرف خودش در علم اجمالی سابق تعارضاً تساقطاً. مثلاً در مثال ما دوتا کأس ماء بودند الف و باء، علم اجمالی پیدا کردیم یکی از این دوتا منتجس است در زمان سابق، بعداً دست ما با کاسه‌ی الف ملاقات کرده بالرطوبة المسریه یا با خود آبش مثلاً ملاقات کرد که منتجس است. یک علم اجمالی جدید پیدا شد

که پس یا ید من نجس است یا کأس الف. این جا این علم اجمالی ثانی که الان با علم اجمالی اولی یک نقطه‌ی مشترک دارند و آن کأس الف است، می‌فرماید اصل در کأس الف به خاطر معارضه‌اش با کأس باء که در زمان سابق بود اصل اصالة الطهارة در این و اصالة الطهارة آن تعارضاً تساقطاً. فلذاست که تنجیز آمده برای آن، آن جا باید اجتناب بکنیم از هردو کأس‌ها. اما ید من اصالة الطهارة‌اش می‌خواهد با چه اصلی معارضه بکند؟ آن که اصلی آن جا ندارد که. حتی آن طرف هم ندارد، همین جور که شیخ... آن طرف هم ندارد چون تعارضاً تساقطاً دیگر، علاوه بر این که در طول است. حالا آن به خدمت شما عرض شود که پس بنابراین از این جهت می‌گوییم تنجیز نیست، گردن‌گیری ندارد، چرا؟ چون احتمال تکلیف وقتی گردن‌گیر است که مرخص نداشته باشد، خود شارع دارد می‌گوید طاهر یا برائت جاری می‌کند یا هرچی

س: ... بیان آقای خوئی این طوری تفصیل کنیم دیگر چرا در عرض اشکال شیخ گذاشتید آن را؟

ج: بله؟

س: اگر این طوری دلیل این عدم تنجز را این بدانیم که یک اصل سلیم از معارض دارد ...

ج: نه درست، نه گفتم همان حرف است، بله بله؛ نه نه چون یک تفاوت‌هایی حالا فرق‌هایی پیدا می‌کند. ایشان برای اثبات این قاعده ...

س: ... دیگر قاعده‌ای ندارد ... کله ...

ج: نه بابا ...

س: در این فرد می‌خواهد این طوری اثبات کند ایشان، قاعده‌ی کلیه را قبول ندارد ...

ج: می‌دانم برای این مسأله گفتم برای این مسأله که اگر دوتا علم اجمالی داشتید و این دوتا علم اجمالی سابق و لاحق بودند نقطه‌ی مشترک داشتند ایشان می‌گوید که این جاها این علم اجمالی ثانی منجز نیست ...

س: به چه بیان؟

ج: چرا؟ به همان بیانی که آن جا گفته شد، به همان بیان، این بیان ایشان همین است، همان بیان است منتها این جا هم این هم یک قاعده‌ای است این جا هم همین را می‌فرمایند.

خب پاسخ از این هم چی هست؟ همان حرفی که در آن جا پاسخش در این جا هم همین است که آقا شما که می‌گویید کی اصل آن با آن معارض کرده ساقط شده دیگر ما اصلی نداریم، این مبنی بر این است که شما بفرمایید مفاد ادله‌ی ترخیص یک دانه به خدمت شما عرض شود ترخیص است و آن هم دیگر از بین رفت بر اثر معارضه و حال این که در آن جا هم ما یک به اطلاق دلیل در چیز باید تمسک کنیم دیگر، در هر یکی از این‌ها، و الا اگر اطلاق نداشته باشد دلیل نمی‌توانیم بگوییم در آن ثانی هم ترخیص داری، در آن بعد هم ترخیص داری، در آن بعد هم ترخیص داری. هر شیء مشکوکی مشکوک الطهارة و النجاسة‌ای لا یجب الاجتناب عنه هم در آن اول هم در آن دوم هم در آن چهارم، هم در، به

اطلاق می‌گوییم این را، اطلاق دلیل اقتضاء می‌کند. یعنی اطلاق زمانی‌اش و الا اگر اطلاق زمانی نداشته باشد به چه دلیل می‌گویید؟

س: خودش یا تنجزش؟

ج: نه خودش، خودش نه ...

س:

ج: نه نه عجب واقعاً ...

س: همین‌طور که علمش را ... می‌بینیم ...

ج: و اطلاقش، حالا اطلاق، اطلاق ...

س: ... این الفاظ متعدد نمی‌شوند

ج: نه نه اطلاق، نه به آن تفاوت، اطلاقش ...

س: خب اطلاق یعنی همین دیگر ...

ج: نه

س: ... الفاظ متعدد نمی‌شوند بله هزارتا اجتنب نداریم و لی در هر زمانی این جعل دوباره هست، این جعل وجود دارد ...

ج: نه جعل که نیست، می‌گوید اطلاق؛ اطلاق یعنی می‌گوید این که من اجتنب که گفتم این همین جور ادامه دارد، هست ...

س: تنجز پیدا کرد ...

ج: بله هست ...

س: خب هست ...

ج: بابا اطلاق یعنی همین دیگر، یعنی وجوبی که من گفتم نه این که یک وجوب دیگر دارم جعل می‌کنم، یک وجوب دیگر جعل می‌کنم

س: نه مجعولاتش

ج: نه وجوب‌ها ...

س: من نگفتم جعل‌ها متعدد است، می‌گویم مجعولات متعدد است ...

ج: مجعول هم متعدد نیست ...

س: چرا متعدد نیست؟

س: نه، مجعول واحد اطلاقش می‌گوید در تمام زمان سریان دارد، هست، نه این که یک

و جوب اجتناب مال آن زمان بود

س: شما دارید می‌کنید، یک تأثیر هم آن طرف می‌گوید آقا یک جعل کردم مجعولاتش متعدد است ...

ج: نیست این جور آخر....

س: خب چرا این طوری نیست آخر؟ به چه دلیلی؟ ما الدلیل علیه؟

ج: دلیل الفهم العرفی و این که ...

س: ...

ج: بله، میلیون‌ها، میلیارد‌ها که ندارد که عجب است واقعاً! شما بحسب ثانیه‌ها جزء لا یتجزا هم اگر ...

س: هر موقع موضوعش بود ...

ج: نیست دیگر آخر این جور که قاعده این جوری نیست که می‌گوید میلیارد‌ها. پس شما وقتی می‌خواهید مثلاً نماز بخوانید ساعت مثلاً دو، باید بگویید من نیت می‌کنم این صلّای که الان هست

س: نه آن توی بحث دیگر... یک چیز واجب بود ...

ج: خب اگر بخواهید امتثال کنید که قصد امر است، امتثال که قصد امر است ...

س: نه آن توی واجب

ج: خب آن جا هم همین جور است، آن به اطلاق است دیگر، آن جا هم به اطلاق است. پس بنابراین این جوابی هم که این جا داده می‌شود همین است که الان که یک علم اجمالی ثانی پیدا شده مگر شما نمی‌خواهید، نباید الان هم به اطلاق تمسک کنید برای ترخیص؟ الان هم در این زمان هم باید به اطلاق نه به اطلاق‌هایی که قبل بوده، ترخیص‌هایی که قبل بوده، اطلاقی که قبل بوده؛ الان هم باید بگویید اطلاق این روایت، این نص، این دلیل الان هم فی هذا الحال شامل است. خب این اطلاق که الان می‌خواهد شامل باشد در این حال با اطلاقی که در این طرف می‌خواهد بگیرد معارضه می‌کند، این جور نیست که آن جا دیگر از بین رفته باشد که، الان به چه دلیل می‌گویید آقا الان آیا اطلاق آن دلیل طاهر یا نمی‌دانم رفع ما لا یعلمون الان آن اطلاق این طرف شامل نمی‌شود؟ آن اول شامل شد و دیگر تمام شد و رفت پی کارش؟ خب هست باطلاقی که دارد می‌گوید، پس بنابراین چون این چنینی است پس در حقیقت جواب از آن فرمایش محقق اصفهانی و جواب از محقق خوئی و این مکتب همان امر این است که این تخیّل این است که این یک چیز است، آن جا تنجز می‌گوید یک تنجزی هست و همان، این جا هم می‌گوید یک حلیتی، یک طهارتی، یک برائتی بوده و دیگر هیچی؟ اما اگر گفتیم نه بابا آن بتعدد الازمنه یتعدد آن تنجز، یعنی علم در هر آنی یک تنجزی را ایجاب می‌کند و این هم همین جور، کل شیء طاهر حتی تعلم انه قدر که قاعده‌ی طهارت است، کل شیء طاهر الان هم شامل می‌شود، الان هم شامل می‌شود، الان هم شامل می‌شود، الان شمولش در این حالی که یک علم اجمالی هم از این طرف پیدا شده و این جا یک طرف مشترک دارند خب الان کل

شیء طاهر الان این جا را دارد می گیرد، این جا را هم می خواهد بگیرد، دو فرد از یک دلیل الان شاخ به شاخ می شوند و آن تعارض این جا هم هست. پس بنابراین این راه هم که می خواهد جواب بدهد از آن استدلال این راه هم تمام نیست. علاوه بر این حالا این کلام را هم عرض بکنیم، شهید صدر قدس سره در مباحث در آن اصول شان نه در بحوث فی شرح العروه طاهراً یک نقضی هم به آقای خوئی می کنند و آن این که اگر حرف شما درست باشد و چون آن تقدم زمانی دارد تعارض در سابق الزمان انجام شده این ها از بین رفتند در لاحق زمان دیگر نیستند این شمول...، اگر این حرف شما درست باشد، اگر کسی دوتا روایت از امام صادق (س) دید که معارضه داشتند، زمان امام صادق دوتا روایت از ایشان نقل شده به سند معتبر با هم معارضه داشتند، بعد یک روایتی اتفاقاً پیدا شد از حضرت عسکری (ع) که با یکی از آن دوتا روایت متعارض مطابق است مضموناً، شما باید بگویید تعارض ندارند، چون آن دوتا مال زمان پنجاه سال، شصت سال قبل بودند تعارضاً تساقطاً دیگر نیستند، این که زمان حضرت عسکری است معارض ندارد که، آن معارضه ها با هم تعارض کردند از بین رفتند. می شود چنین حرفی را زد؟ شما خودتان در فقه این جوری مشی می کنید؟ یا یک فقیهی به دوتا خبر متعارض برخورد فحص کرد همه چیزها را کرد ... برخورد و فحص کامل شد و دید این ها متعارض هستند و تساقطاً که تبانی در فحص نکرده بود، تقصیر در فحص و قصور ... نه به اندازه ای که یأی برایش حاصل بشود انجام داده بود، خب آن ها تعارضاً تساقطاً در آن زمان. بعداً زمان های بعد یک روایت جدیدی به دستش رسید، می توانی بگویی این طرف معارضه با آن ها نیست؟ آن ها که تعارضاً تساقطاً قبلاً در زمان قبل؛ خب پس بنابراین تقدم زمانی در این جاها مؤثر نیست و در حقیقت باید این جوری گفت که این ادله ی شرعیه کاری به تحقق موضوع در خارج ندارد، روی موضوعی است که، شارع وقتی حساب می کند می گوید اگر یک چنین، یعنی موضوعات کأنّ اگر موجود شد، اگر دوتا کلامی بگوید که اگر موضوع این جوری موجود شد طاهر است، آن هم موجود شد طاهر شد و نتیجه اش این می شود ترخیص در معصیت می شود حالا ولو تقدم و تأخر زمانی داشته باشد، این جعلش ممکن نیست. پس بنابراین به خدمت شما عرض شود که تا حالا الی هنا این شد که این دلیل وجوب اجتناب عن ملاقی شبهه ی محصوره در جایی که در صورت اولی یک دلیل خیلی قوی می است، دلیل متینی است، محکم است خیلی و با این فرمایشاتی که تا حالا فرموده شده بنیادش را نشد بهم بزنیم. فقط دوتا مطلب حالا حداقل طاهراً مانده که حالا ان شاء الله در جلسه ی بعد بگوییم؛ داریم مایل می شویم به این که بگوییم اجتناب از ملاقی

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين